

# بررسی در اندیشه‌های حکیم سنائی غزنوی

دکتر محمد سلیم اختر ،  
دانشکده مطالعات آسیائی ،  
دانشکده ملی استرالیا، کانبرا.

را وارد شعر فارسی کرد . در مجمع الفصحا و ریاض العارفین که هر دو ، از يك مؤلف است چندبیت صوفیانه به شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴ هجری) نسبت داده شده است<sup>۱</sup> ولی در باب اصالت آنها بحق میتوان تردید نمود . هم‌چنین نمونه‌هایی از اشعار وحدت وجودی ؛ شیخ بزرگ بایزید بسطامی که در سال ۲۶۱ هجری در نودسالگی درگذشت ، اسناد شده است ولی گذشته ازین که انتساب شعر فارسی به بایزید با انشاء اولین شعر فارسی درست در نمی‌آید ، لااقل یکی از رباعیات منتسب باو از آن ابوسعید ابوالخیر است<sup>۲</sup> .

میان شاعران دوره متأخر سامانی بخصوص در اشعار

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی شاعر عالیمقدار و عارف بلند مقام قرن ششم هجری از آن دسته از استادان مسلم شعر فارسی است که با گذشت زمان در عظمت مقام و تأثیر کلام‌شان هیچ کمی و کاستی راه نیافته . نه مرور ایام مقام شامخ‌شان را توانسته است به فراموشی بسپارد و نه گرد افول توانسته است بر عارض و رخسار آثار جاویدانشان جای گیرد . آثار سنائی امروز هم با تمام ارزشهای معنوی خود پای برجاست و مورد تفقد و عنایت شیفتگان آن . تالار و درخشندگی خود را کماکان حفظ کرده است و مطالعه آنها دیده دل عارفان را مکمل میسازد و گلبن گلستانی جانشان را می‌شکفاند و اگر بگوئیم که اذواق انس را در مذاق جانشان نقش در سنگ می‌نشانند سخنی گزافه نگفته و راهی هرزه نرفته‌ایم . از لحاظ زمانی سنائی نخستین مثنوی‌سرای بزرگ عرفانی در زبان فارسی است . دومین عطار است ، و سومین مولانا جلال‌الدین خداوندگار بلخ که با وجود اینکه از هر دو پیشرو استاد گوی سبقت را ربوده است ، باز هم بدین درجه منکسر المزاج و حقیق‌شناس بوده که گفت :

عطار روح بود و سنائی دوچشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم<sup>۳</sup>

بدون تردید سنائی در توسعه و اشاعت و نضح بخشیدن به شعر عرفانی تأثیر بسزائی داشته است ولی این بدان معنی نیست که وی اولین کسی باشد که تصوف و عرفان و اخلاق

۱ - تاریخ ادبیات ایران تألیف برون ، چاپ کامبریج ۱۹۶۴ ، مجلد دوم ، ص ۳۱۷ (زبان انگلیسی) .

۲ - در مجمع الفصحا تألیف رضاقلیخان هدایت ، بکوشش مظاهر مصفا ، (چاپ تهران ، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ شمسی ، مجلد دوم ، ص ۸۰۴) و ریاض العارفین (چاپ تهران ، طبع دوم ، ۱۳۱۶ شمسی ، ص ۱۵۶) این رباعی شقیق بلخی نقل گردیده است :

صوفی که بخرقه‌دوزیش بازار است

گر بخیه بفقر میزند خوش‌کاریست

وز خواهش طبع دست او جنباند

مر بخیه و رشته‌اش بت و زناریست

۳ - تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته ، ترجمه با حواشی دکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۱ شمسی ، ص ۱۳۱ - ۱۳۰ .

رودکی گاهی به ایبانی که رنگ و بوی عرفانی دارد، برمیخوریم. ازینکه درگذریم فردوسی نیز در بعضی اشعار مؤثر شاهنامه حسرت استغراق در عشق وصال بمقام احدیت را که منبع کلیه انوار است بزبان و بیان آورده است بلکه در داستان معروف ناپدید شدن کیخسرو یک کنایه و تمثیل عرفانی بکار برده است که بهتر از آن نمیشود<sup>۴</sup>. ابوسعید ابوالخیر نیز که از معاصران جوان فردوسی بود، در شعر او فکر صوفیانه کاملاً شکفته شد<sup>۵</sup> ولی در واقع از نیمه دوم قرن چهارم هجری بود که فکر صوفیانه بطوری در محیط ریشه دوآید و در حیات معنوی نفوذ پیدا کرد که میتوان آن تاریخ را مبداء واقعی شعر عرفانی قرار داد<sup>۶</sup>.

در سخن و سخنوران آمده است «اشعار ابوالفضل بشرین یاسین و دیگران که ابوسعید ابوالخیر در مجالس خود خوانده و در اسرار التوحید نقل شده و یک رباعی از ابوعلی دقاق (متوفی ۴۰۵ هجری) و رباعی دیگر منسوب به یوسف عامری که ظاهراً مقصود ابوالحسن محمد بن یوسف عامری است (متوفی ۳۸۱ هجری) با ذکر نام پدر بجای نام پسر که معمول قدماست و این هر دو رباعی در تمهیدات عین القضاة همدانی (مقتول ۵۲۵ هجری) مذکور است، و وجود شعر صوفیانه را در آن قرن ثابت میکند و پس از آن در قرن پنجم ترانه‌های صوفیانه سروده‌اند و آن ترانه‌ها در کشف الاسرار و سوانح احمد مغزالی و آثار عین القضاة همدانی است که هم‌عصر سنائی بوده‌اند» مستشرق شهیر هرمان اته ضمن شرح حال خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ هجری) مینویسد که مشارالیه بواسطه مؤلفات نیمه عرفانی و نیمه اخلاقی که قسمتی به نثر مسجع و قسمتی به نثر مخلوط با غزل و رباعی تحریر یافته پیش از دیگران به اتحاد تدریجی شعر صوفیانه و پندیات خدمت کرد و در حقیقت راه را به سنائی بزرگ باز نمود.

سنائی که برای سرایندگان مابعد سرمشق و نمونه قرار گرفت طبیعتاً از آثار پیشینیان غافل نبوده بلکه آنها را همواره درم نظر داشته و از آنها بهره‌هایی برده است و خوشبختانه آثار و اماراتی هم در دست داریم که این مدعا را تأیید میکند. مثلاً سنائی در مثنوی کارنامه بلخ درباره اسماعیل خجستگی گوید:

شاعری تیره‌روی و روشن‌دل

معنی از صورتش همیشه خجل  
مصراع اول این بیت، یادآور این گفته دقیق‌ی است درباره رودکی:

استاد شهید زنده بایستی

و ان شاعر تیره چشم روشن بین  
و یا این بیت حکیم ناصر خسرو قبادیانی را درباره رودکی بخاطر می‌آورد:

اشعار زهد و پند بسی گفتست

آن تیره چشم روشن بین

که نبویه خودش ناظر است به گفته دقیق‌ی درباره آن استاد. بیت ناصر خسرو گذشته ازینکه ثابت میکند که رودکی در زمینه‌های «زهد و پند» نیز داد سخن می‌داده است، این حقیقت را نیز می‌نمایاند که آثار گذشتگان از جمله منابع فکری حکیم سنائی را فراهم می‌آورده است. اینک مثالهای دیگر:

سنائی در حدیقه الحقیقه، آنجا که زبان به ذم دختران می‌گشاید، میگوید:

چه نکو گفت آن بزرگ استاد

که وی افکند شعر را بنیاد

کانکه را دختر است جای پسر

گرچه شاهست هست بد اختر<sup>۷</sup>

بدیهی است که مراد وی از «آن بزرگ استاد» حکیم فردوسی است که این بیت وی مورد نشر سنائی بوده است:

.... که را پس پرده دختر بود

اگر شاه باشد بد اختر بود<sup>۸</sup>

دولت شاه سمرقندی این رباعی را از ابوسعید ابوالخیر دانسته است:

حال دنیا باز پرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت: یا خوابی است یا بادی است یا افسانه‌ای

گفتمش: هر کس بمهر دل برو بست دل؟<sup>۹</sup>

گفت: یا غول است یا دیواست یا دیوانه‌ای<sup>۹</sup>

مصراع دوم این رباعی در مثنوی طریق التحقیق سنائی چنین منعکس گردیده است:

.... نیک و بد، نفع و ضرر راحت ورنج

کسر تو بگذشت در سرای سپنج

۴ - همان کتاب، ص ۱۳۲ نیز نیک: «فردوسی از لحاظ دینی» در مقدمه کتاب فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق (چاپ تهران)، فردوسی و شاهنامه نوشته ا. استاریکوف ترجمه رضا آذرخشی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۶ شمسی، ص ۱۷۴ و بعد.

۵ - تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته، ص ۱۳۲.

۶ - همان کتاب ص ۱۳۱، سخن و سخنوران تألیف بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۰ شمسی، ص ۲۲۵ هامش.

۷ - حدیقه الحقیقه و شریعت الطریقه اثر سنائی غزنوی بتمصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹ شمسی، ص ۶۵۸.

۸ - دیوان عثمان مختاری باهتمام استاد جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱ شمسی، ص ۶۹۷ (هامش).

۹ - بنقل از امثال قرآن تألیف علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۳ شمسی، ص ۱۰۹.

یا چو افسانه ایست یا خوابی  
یا چو در جویها روان آبی<sup>۱۰</sup>  
همچنین سنائی در مثنوی سنائی آباد در مورد اثبات کرامات  
اولیا میگوید:

اولیا را بسی مقاماتست  
کمترین مایه کراماتست  
هر چه از دیده ها نهان باشد  
بر دل اولیا عیان باشد<sup>۱۱</sup>

که یادآور حکایت دیدار بوعلی سیناست با ابی سعید  
ابی الخیر که در اسرار التوحید چنین نقل گردیده است:  
«یک روز شیخ ما ابوسعید در نیشابور مجلس میگفت.  
خواجه ابوعلی سینا رحمه الله علیه از در خانقاه شیخ درآمد  
وایشان هردو پیش از آن یکدیگر را ندیده بودند اگرچه  
میان ایشان مکاتبت بود. چون بوعلی از در درآمد شیخ ما  
روی بوی کرد و گفت: حکمت دانی آمد. خواجه بوعلی  
درآمد و بنشست. شیخ بسر سخن شد، مجلس تمام کرد و از  
تخت فرود آمد و در خانه شد و خواجه بوعلی با شیخ در خانه  
فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن  
میگفتند که کس ندانست و هیچ کس بنزدیک ایشان در نیامد  
مگر کسی که اجازت دادند و جز نماز جماعت بیرون نیامدند  
و بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت. شاگردان از  
خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت:  
هر چه من میدانم او می بیند، و متصوفه و مریدان شیخ چون  
بنزدیک شیخ درآمدند از شیخ سؤال کردند که ای شیخ  
بوعلی را چون یافتی؟ گفت هر چه ما می بینیم او می داند.»<sup>۱۲</sup>  
در طریخانه تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی  
آمده است که نادره ایام حکیم عمر خیام و حکیم ابوالمجد  
مجدود ابن آدم سنائی شاگرد یک استاد - حضرت رئیس الحکماء  
المحققین - شیخ الاسلام والمسلمین ناصر الملة والدین شیخ  
محمد منصور بودند<sup>۱۳</sup> و چنانکه از قراین برمی آید بعدها نیز  
بین این دانشی مرد نامدار ایران رسم مکاتبت و مرادوت برقرار  
بوده است<sup>۱۴</sup>. خیام اگرچه فقط در اوقات فراغت به شعر و  
شاعری می پرداخته و منحصرأ در زمینه رباعی طبعی را  
می آزموده ولی در این فن از اساتید مسلم و بینظر زبان فارسی  
است. یکی از مضمون های شیوای رباعیات وی، خاک شدن  
انسان بعد از مرگ و سپس بصورت کاسه و کوزه درآمدن وی،  
میباشد. چنانکه میگوید:

این کوزه چو من عاشق زاری بودست  
واندر طلب روی نگاری بودست  
این دسته که در گردن او می بینی  
دستیست که در گردن یاری بودست<sup>۱۵</sup>

\*  
این مزرعه گل که گشت من وتست  
روزی دوسه دوزخ و بهشت من وتست  
آن کوزه که امروز بدان خوردی آب  
یکچند دگر قالب خشت من وتست

\*  
ای کوزه گر آهسته اگر هشیاری  
تا چند کنی بر گل آدم خواری  
انگشت فریدون و سر کیخسرو.

بر چرخ نهاده ئی چه می پنداری<sup>۱۶</sup>  
چنانکه از قصص الانبیا برمی آید این فکر گویی از روایات  
مسیحی سرچشمه گرفته است مؤلف این کتاب ابواسحق ابراهیم بن  
منصور ابن خلف النیسابوری که در قرن پنجم بسر می برده  
است، می نویسد:

«چنین گویند که (عیسی علیه السلام) روزی از خمی  
آب خورد. تلخ بود و آب بریخت و دیگر باره پش کرد و  
بخورد. تلخ بود، باز بریخت و خم بشست و پر کرد، هم،  
تلخ بود، عجب داشت. خم با وی بسخن آمد و گفت: یا  
عیسی! اگر هر بار مرا بشویی این تلخی دور نشود. عیسی  
گفت: چرا؟ گفت: من آدمی بودم، چون بمردم و خاک  
شدم و از من چنین خمی کردند و این تلخی از تلخی مرگ  
است. عیسی چون این سخن بشنید، بگریست.»<sup>۱۷</sup>

فکر فانی بودن انسان و بعد از مرگ به قالب کوزه  
در آمدن وی صرف نظر از اینکه مأخذ دقیق وی چه بوده است،  
در آثار سنائی نیز انعکاس یافته است. در مثنوی طریق التحقیق  
گوید:

ای شنیده فسانه بسیاری  
قصه کوزه گر شنو باری

- ۱۰ - مثنویهای حکیم سنائی بکوشش محمدتقی مدرس رضوی،  
تهران، ۱۳۴۸ شمسی، ص ۱۲۳.  
۱۱ - همان کتاب ص ۵۸.  
۱۲ - اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید تألیف محمدابن منور  
باهتمام دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۱۳ شمسی، ص ۱۵۹، نیز نک:  
حکایت بعدی، در همین صفحه.  
۱۳ - طریخانه باهتمام جلال الدین همایی، تهران، ص ۱۵۰-۱۴۷.  
۱۴ - مکاتیب سنائی باهتمام نذیر احمد، ۱۹۶۲ م، نامه های  
۸، ۹، ۱۰، در این کتاب خطاب به خیام است، ص ۸۹ - ۷۰ (متن)  
و ص ۲۰۹ - ۲۰۶ (تعلیقات). نیز نک: نادره ایام حکیم عمر خیام و  
رباعیات او تألیف یکانی، تهران، ص ۲۲ - ۱۸.  
۱۵ - نادره ایام، ص ۳۲۴.  
۱۶ - همان کتاب  
۱۷ - همان کتاب  
۱۸ - قصص الانبیا باهتمام حبیب یغمایی، تهران، ص ۳۷۶.

بعد از اینکه پی بردیم که حیات دوام ندارد و زندگی اعتبار را شاید و سرانجام و سرنوشت انسان این است که وقتی طومار حیاتش در نور دیده شود وی روی در نقاب خاک کشد، کوزه گر سال و ماه وی را به صورت کاسه و کوزه و سبو و خم درمی آورد، سئوالی که بذهن خطور میکند اینست که بهین راه استفاده از زندگانی چیست؟ در پاسخ بدین سئوال است که خیام و سنائی از همدیگر جدا میشوند. خیام متفکر و فیلسوف که با نظریه واستدلال کار دارد و راجع به مبداء و معاد سراپا استفسار و حیرت است، شعارش اینست.

روزی که گذشتست از او یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

برنامه و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر برباد مکن<sup>۲۰</sup>

برعکس خیام، سنائی طرفدار تصفیه و استکمال است و به عالم معاد و روز حساب اعتقاد محکمی دارد. وی روش و نظریه خیام را طرد می کند و راه جداگانه ای را ارائه می دهد: حاصل عمر جز یکی دم نیست

وان دم از رنج و غم مسلم نیست

نفسی کر تو بگذرد آن رقت

در پی آن نفس نه بتوان رفت

کوش تا آن نفس که آید پیش

نشود از تو فوت ای درویش

از سر نفس خیز بهر خدای

تا شوی دوشناس هردو سرای

در ره عشق او بلاکش باش

همچو ایوب در بلا خوش باش

چون در آید بلا مگردان روی

روی در حق کن و «رضینا» گوی<sup>۲۱</sup>

بعد از پیر نیشابور (خیام) نوبت به آواره یمگان<sup>۲۲</sup>

حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱ هجری) میرسد. خاصیت عمده شعر ناصر خسرو اشتغال آن بر مواظ و حکم بسیار است و وی در این امر قطعاً از حکیم مجدالدین ابواسحاق شاعر مروزی مقدم بر خود متأثر بوده است. اواخر عمر کسائی مصادف بود با اوایل حیات ناصر خسرو و هنگامی که ناصر خسرو در مرو بعمل دیوانی اشتغال داشت، شهرت کسائی زباترد اهل ادب و اطلاع بوده و اشعار وی شهرت و رواج داشته است. بهمین سبب ناصر خسرو چه از حیث افکار حکیمانه و زاهدانه و چه از حیث

سبک و روش بیان تحت تأثیر وی قرار گرفته و بسیاری از قصاید او را جواب گفته و گاه قصاید خود را بر اشعار آن شاعر چیره دست برتری داده است<sup>۲۳</sup>. هرمان اته، ناصر خسرو را «متقدم ترین پندسرای کلاسیک ایران» شناخته است<sup>۲۴</sup>. وی از این حیث که برای حفظ عقاید خود از دربارهای سلاطین و مجالس امرا کناره گرفت و از مدیحه گوئی آنها بکلی منصرف گردید برای سنائی سرمشق بود<sup>۲۵</sup>. ازین گذشته، مطالب اخلاقی، پند و اندرز و رنگ تصوفی که در قصاید<sup>۲۶</sup> ناصر خسرو و بویژه در مثنوی روشنائی نامه وی مشهود است نیز در سنائی تأثیر بسزائی داشته است. مثنوی مزبور که به بحر هزج سروده شده و در حدود ششصد بیت را داراست، «از جهتی مربوط به صفت و آفرینش عالم و از جهت دیگر مربوط به اخلاقیات است. از جهت اول سخن تا حدی روی فلسفه ارسطو و افلاطونی جدید است و سرتاسر مباحث مطابق تعلیم ماوراءالطبیعه ابوعلی سیناست که آنهم از فلسفه یونان سرچشمه گرفته، هم چنین درین منظومه از افکار فلاسفه مقدم بر ابن سینا مانند ابونصر فارابی (مقتول در سال ۳۴۳ هجری) و در مواردی عقاید شیعه و نفوذ تصوف کاملاً نمایان است. در این قسمت اخیر است که نقش عمده منظومه مشخص میگردد یعنی بمقام یک شاهکار کلاسیک شعر پند و اندرزی می رسد و مانند گنجینه ای از اصول خردمندی و قواعد زندگی عملی جلوه میکند که مخصوصاً در باب شرح فریب این عالم مادی و ذکر بیمعنی بودن نقلا برای مال و مقام در ردیف آثار معروف معدود بزرگترین گویندگان بعد مانند عطار و سعدی قرار میگیرد»<sup>۲۷</sup> این بود نظر هرمان اته درباره این مثنوی.

اگرچه امکان این فرضیه که مثنوی روشنائی نامه ناصر خسرو تمام و کمال مورد قبول سنایی بوده بعید بنظر میرسد ولی تأثیر عمیق آن در آثار آن شوریده غزنین جالب توجه و در خور بررسی است. قطعاتی چند از مثنوی مزبور روشنگر این مدعا خواهد بود.

۱۹ - مثنوی حکیم سنائی، ص ۱۰۱.

۲۰ - طربخانه ص ۳۳.

۲۱ - مثنویهای حکیم سنایی، ص ۱۲۴.

۲۲ - ارزش میراث صوفیه تألیف عبدالحمین زرین کوب، تهران

۱۳۴۴ شمسی، ص ۹۷، ۵۹.

۲۳ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف ذبیح الله صفا، تهران،

۵۲ - ۱۳۴۷ شمسی، مجلد دوم، ص ۴۵۴.

۲۴ - تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته، ص ۱۴۲.

۲۵ - سخن و سخنوران، ص ۳۶۹.

۲۶ - ادبیات کلاسیک فارسی اثر آبربی، لندن، ۱۹۵۸ م،

ص ۸۹ (بزبان انگلیسی).

۲۷ - تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۴۶.

### روشانی نامه

ز دانش زنده مانسی جاودانی  
ز نادانی نیابی زندگانی  
اگر بشناختی خود را بتحقیق  
هم از عرفان حق یابی تو توفیق  
نماند بر تو پنهان هیچ حالی  
نبینی از جهان در دل ماللی  
نه بهر خواب و خوردی هم چو حیوان  
برای حکمت و علمی چو انسان  
خطاب از حق بجز تونیست باکس  
اگر دریابی این معنی ترا بس  
زمین و آسمان بهر تو آراست  
از آن برخاستی با قامت راست  
بفضل و دانش و فرهنگ و گفتار  
توئی در هر دو عالم گشته مختار ...  
ز خواب غفلت آخر سر برآور  
بحال و کار خود در نیک بنگر  
که بنیان تو بر آبت و بر باد  
بر آب و باد کس بنیاد ننهاد  
چو میدانی کرین جا رهگذاری  
رهاوردت بین تا خود چه داری  
دمی از حق مشو غافل درین راه  
چو میدانی که آید مرگ ناگاه ...  
ازو خواه استعانت در همه کار  
که چون او کس نباشد مرترا یار  
توکل در همه کاری بسرو کن  
زغیر او بگردان رو دراو کن ...  
اگر صبرت بدل دریا گردد  
ظفر آخر ترا دلدار پگردد  
بهر سختی مکن فریاد بسیار  
بنوش آن و مده دل را بتیمار ...  
بوقت صبحدم می باش بیدار  
مگر در صبحدم بگشایدت کار ...  
بلای آدمی باشد زبانش  
که در وی بسته شد سودوزبانش  
خموشی مایه مردان راهست  
که در گفتن بسی شر و گناهست  
تواضع مرترا دارد گرمی  
ز کبر آید بدی در نیک نامی  
سخاوت پیشه کن تو از کم و بیش  
کران بیگانگان گردند چون خویش

جمال مردمی در حلم باشد  
کمال آدمی در علم باشد  
غنیمت هم نشینی با خرد دان  
که اهل عقل را بگزید یزدان  
سخن کم گو و نیکوگوی در کار  
که از بسیار گفتن مرد شد خوار  
اگر رنجی ز ناگه در دل آید  
ز تسلیم و رضا کارت گشاید  
ذلیلی در طمع می دان بتحقیق  
چه عزت را قناعت دان و توفیق  
چو نادان زهد ورزد هست ظلمت  
ز دانا ذلت (کذا) آید هست رحمت  
سلامت دان که در کم گفتن تست  
چو صحت کان هم از کم خفتن تست  
صلاح دین بود پرهیزگاری  
طمع دین را کشد در خاک خواری  
امید ارجز بحق داری بگردان  
که آن امید باشد عین نقصان  
بخرسندی بر آور سر که رستی  
ز حرص ار دور گشتی بت شکستی  
کسی کو قانعست او شهریار است  
گلی دارد که او بی زخم خار است  
ز همت چون تو در عالم بلندی  
سزد کز هرزه بسیاری نخندی  
عدوی عاقلت بهتر بسی دان  
که باشد مرترا صد دوست نادان  
حسد را سوی جان و دل مده بار  
که حاسد را نباشد هیچ مقدار  
بافراط ار کنی شهوت زیانست  
ضعیفی تنست و قطع جانست  
همه رنج جهان از شهوت آمد  
که آدم زان برون از جنت آمد  
مکن با اهل جهل ای یار صحبت  
که زان صحبت رسی هر دم به محنت  
اگر احسان کنی با مستحق کن  
نه از بهر ریأ از بهر حق کن  
ندارد دین اگر مردی سخی نیست  
اگر باشد سخی او دوزخی نیست  
مشو خودبین که آن باشد هلاکت  
وزان تیره بماند جان پاکت

نمی بینی که ابله‌یست خودبین  
 پدید آمد سزای طرد و نفرین  
 مکن کذاب را هرگز کرامت  
 که از کذاب دور افتد سلامت  
 هم از نام پرهیز ای برادر  
 که از نام جان افتد در آذر  
 گنه بخشا و عفو اندوز میباش  
 بخوشجویی چو روشن روز میباش  
 میدان مرخصم را خرد ای برادر  
 که سوزد عالمی يك ذره آذر  
 دل اهل دلست آن کعبه داد  
 مکن ویران مر اورا دار آباد  
 که حق را شد دل مردان نظرگاه  
 ترا کردم ز حال کعبه آگاه  
 پرخوردن مکن عادت بیکبار  
 کزان دل تیره گردد جانت افکار  
 زیاد مرگ غافل چون نشینی  
 چو با افتادگان آخر قربنی  
 چه داری عزم چندین استقامت  
 که هم روزی بر آید بانگ قامت  
 ببین تا چون بود حالت سرانجام  
 که باید رفت ازین جا کام و ناکام

ندانی قدر خود زیرا چنینی  
 خدا بینی اگر خود را بینی  
 ترا نه چرخ و هفت اختر غلامست  
 تو شاگرد تنی حیفی تمامست  
 مشو پابند لذات بهیمی  
 اگر جویای آن خرم نعیمی  
 چو مردان باش و ترک خواب و خور کن  
 چو سیاهان یکی در خود سفر کن  
 تفکر کن ببین تا از کجایی  
 درین زندان چنین بهر چرایی  
 نفس بشکن ببرج خویشتن شو  
 چو ابراهیم آذر بت شکن شو ...  
 ملك فرمانبر شیطان دریغست  
 ملك در خدمت دربان دریغست  
 چرا باید که عیسی کور باشد  
 خطا باشد که قارون عور باشد

#### صفت خلوت

تو عزلت جوی و دور از انجمن باش  
 رفیق خویشتن هم خویشتن باش  
 ز عزلت شاه مرغان گشت سیمرغ  
 یکی مرغست و خوانندش بسی مرغ  
 بود راز ترا کی چون تو محرم  
 که باشد بهتر از تو یار و همدم  
 برو دامن کش از اهل زمانه  
 اگر خواهی که خوانندت یگانه  
 منه برجان خود بار زر و زن  
 قدم بر تارک این هردو برزن  
 بکاری می نیاید خویش و پیوند  
 بریدن بهتر است از خویش پیوند  
 اگر در بندچار و پنج مانی  
 بدان کاندر بلا و رنج مانی  
 ز چار و پنج بگذر همچو مردان  
 دلت زین بندها آزاد گردان  
 گرت باید که وصل یار یابی  
 بترک سر بگو تا بار یابی  
 دوسورا در یکی سر بر تابد  
 بترک سر بگو تا بار یابی  
 صفت اخلاق حمیده و ذمیه  
 درین زندان حریمی چند بایست  
 کران یاران جدائی بایست جست

#### در توحید باری سبحانه و تعالی

بنام کردگار پاک داور  
 که هست از وهم و عقل و فکر برتر  
 همو اول همو آخر ز مبدا  
 نه اول بوده و نه آخر اورا  
 خرد حیران شده از کنه ذاتش  
 منزله دان ز اجرام و جهاتش  
 کجا اورا بچشم سر توان دید  
 که چشم جان تواند جان جان دید...  
 صفات و ذات او هردو قدیمست  
 شدن واقف درو سر عظیمست  
 بیای ما چه ره شاید بریدن  
 بدین مرکب کجا شاید رسیدن ...  
 زبان از یاد توحیدش زبونت  
 که از حد و قیاس ما برونست  
 در شناختن نفس  
 چو خود دانی همه دانسته باشی  
 چو دانستی زهر بد رسته باشی

یکی بخل و دوم حرص و سوم آز  
 چهارم فکر و پنجم شهوت و ناز  
 ششم کبر و حسد هر هفت یارت  
 کرین یاران خلل پذیرفت کارت  
 ازینها بگذر و یاری دگر جوی  
 رفیقان بزرگ نامور جوی  
 تواضع پس کرم آنکه قناعت  
 کم آزاری و پس پرهیز و طاعت  
 دگر حکمت اگر هستی خردمند  
 گسل زانها و با اینها پیوند  
 ترا این نیکخواهند آنت بدخواه  
 تو در ملک وجود خویشتن شاه  
 نکو خواهان خود را یآوری کن  
 زیدخواهان خود خود را بری کن  
 اگر زینسان شوی بر خود خدیوی  
 و گر زینسان نئی رو روکه دیوی

#### نصیحت و موعظه

مکن با ناکسان زنهار یاری  
 مکن با جان خود زنهار خواری  
 ازین معشوق هر جای چه آید  
 که هرگز با کسی دایم نباید  
 منه دل این عروس بیوفا را  
 خس شوهرکش دون دغا را  
 مشو فتنه برین ملک دو روزه  
 بخون کرکسان مگشای روزه  
 بسا کس را که او کشتست و مانده  
 چه داری مهر او در دل نشانده  
 مگر در سر نداری ای پسر هوش  
 چه جویی مهربانی از پدرکش

#### رضا و تسلیم

هرآنچه از گردش این چرخ وارون  
 رسد مارا نشاید بود محزون  
 چو خواهد بودنیها بیگمان بود  
 ندارد خوردن تیمار و غم سود

#### مذمت شعراء

خرد بر مدح نا اهلان بخندد  
 کسی در گردن خرد در نبندد  
 چرا چیزی بیالایی بکدیه  
 که نرزد ملک دو جهانش بهدیه .

ترا از خویشتن خود شرم ناید  
 که هر جایی دروغت گفت باید  
 بیا استادن و برخواندن او  
 فرو ریزد سراسر آبت از رو  
 بمدح هیچکس مگشای لب را  
 مرنجان خاطر معنی طلب را  
 نه چون این شاعران یاوه گوئی  
 که دست از آبروی خود بشویی  
 ز معنی جان ایشانرا خبر نیست  
 سخنهایشان سزا جز گاو و خر نیست  
 چه میخوانند از این بیهوده گفتن

چه میجویند ازین خرمهره سفتن<sup>۲۸</sup>

مقایسهٔ اجمالی این ابیات با گفته‌های سنائی چه در دیوان  
 و در حدیقه الحقیقهٔ وجه در سایر مثنویهایش نمایانگر این  
 حقیقت است که تمام این مطالب بنحوی از انحاء در نگارشات  
 وی نیز مطرح گردیده است با این تفاوت که سنائی در بعضی  
 موارد به شرح و بسط بیشتری پرداخته و گاهی حکایاتی نیز  
 بدنبال آورده است ولی ناصر خسرو بدین کار مبادرت نورزیده  
 و مقصودش را معمولاً ظرف یکی دو بیت گنجانیده است .  
 در آثار سنائی مخصوصاً در مثنویهای سیر العبادالی المعاد،  
 و حدیقه الحقیقهٔ ، و طریق التحقیق ، وحتى در قصاید نیز  
 بکرات می‌بینیم که شاعر وقتی میخواهد مطلبی را بیان کند  
 و یا پند و اندرز را ارائه بدهد ، با کمک تخیل و بیاری  
 تصور توانای خود ، در نظر خواننده سیمای یک جهان زنده  
 و محسوس را ترسیم می‌کند که در آن هر صفتی بصورت مجسمی  
 دیده می‌شود - اوصاف خوب در قالب‌های زیبا و دلنریب و  
 خوشایند جلوه می‌کنند و جوانب بد و تاریک قضیه در هیأت‌های  
 ترسناک و زننده و مخوف نمایان می‌گردد . سراسر سیر العباد  
 و قسمتهائی از حدیقه الحقیقه نمونه‌های بارزی از این نوع سخن -  
 سرایی سنائی می‌باشد . این کار نیز از جمله ابتکارات حکیم  
 ناصر خسرو قبادیانی است . وی در مثنوی روشنائی نامه جریان  
 مشاهدهٔ ارواح قدس را چنین بیان می‌کند :

شبی همچو دل ناهل تیره  
 دو چشم از کار گیتی گشته تیره  
 همه در خواب و من بیدار مانده  
 خرد در کار و من بیکار مانده  
 پرهیز ای برادر از لئیمان  
 بنا کن خانه در کوی حکیمان  
 ز نیکان نیک باشی و ز خسان خس  
 ز دوفان دون شوی و از کسان کس  
 اگر دانا بود خصم تو بهتر  
 که با نادان شوی یار و برادر

## مذمت دوستان ریائی

رفیقی من درین منزل ندیدم  
حقیقت دوستی یکسدل ندیدم  
ازین مشتی رفیقان ریائی  
بریدن بهتر است از آشنائی ...  
کسی را مرد عاقل دوست خواند  
که او با نیک و بد با دوست ماند ...  
ز نادان دوستی دانا نجوید  
که دشمن را کسی چون دوست گوید  
بهم دانا و نادان کی بود خوش  
کجا دمساز باشد آب و آتش

## هزل وجد

اگر شاهی برد هزل آبرویت  
و گر ماهی کنده چون خاک کویت  
طبیعت هزل جوید لیک جان جد  
خوش آید هر دور آن هزل و آن جد  
بمیرد جان ازین هزل همه روز  
ز جد گردد چو جان طبع دلفروز

## عدل و ظلم

رها کن ظلم و عدل و داد بگزین  
که باشد بی گمان بی داد بی دین  
بخون و مال مردم چند کوشی  
می نا منصفی تا چند نوشی

## نکوهش تقلید

مکن بساور سخنهای شنیده  
شنیده کی بود مانند دیده  
اگر با دیده‌ای ، نادیده مشنو  
تو برهان خواه و بر تقلید مگرو

## عوام الناس

عوام الناس یکسر همچو دیونند  
ازیرا با خروش و با غریوند ...  
چو یابی محرمی با او بکن فاش  
ولیکن راز پنهان کن ز او باش

## نکوهش جاه و مال

نشاید شد بجاه و مال مغرور  
چو مرگ آید چه در بان و چه فغفور

اگر جانت زبون مال و جاهت  
ترا این مال، مار و چاه ، چاهت  
شده از پرده مهر عالم افروز  
گشاده شب کمین بر عالم روز ...  
گهی بودی بمشرق گه بمغرب  
گهی برتر از اجرام کواکب  
همیکردم نظر در ظلمت و نور  
ز جام فکر جانم گشت مخمور  
روانم نکته باریک میدید  
اگرچه در شب تاریک میدید  
بدیدم عالمی آباد و خرم  
درو جمعی ز ارواح مکرم  
ز خود زنجیر چار ارکان گسسته  
بکنده بند و زندان را شکسته  
همه کرده به ترک خانه دل  
نهاده روی جان در عالم دل  
چنین گفتم بدان ارواح باهوش  
که ای پاکان بار افکنده از دوش  
چه بینید اینچنین جاوید زنده  
همه بار بلا از خود فکنده  
گلی بگداخته ، نوری گزیده  
شبی بگذاشته صبحی دمیده  
چرا مارا خبر ندهید از این حال  
ز خود با ما نگوئید ایچ احوال  
بپرسیدم من از احوال انسان  
بگفتم این گزیده راه یزدان  
زبان حال یکسر برگشادند  
جواب ما یکایک باز دادند  
که ما در عالم باقی رسیدیم  
همه پیوند از آن فانی بریدیم  
بدانستیم کان چیزی نیرزید  
بمدل مهرش نمی بایست ورزید  
بهر کامی که ما آنجا برانندیم  
فراوان سال در ظلمت بماندیم  
همی گوئیم لیکن نشنوی تو  
چو اندر خواب غفلت بغنوی تو  
از آن حالت چو باز آمد روانم  
بشد عین الیقین بی شک گمانم  
خرد در خاطر این رخت بنهاد  
ز معنی در دلم صد چشمه بگشاد<sup>۴۹</sup>  
اینک به نقل قسمتی از مثنوی طریق التحقیق حکیم سنائی  
مبادرت میورزیم تا قضیه واضحتر گردد .



...گر تو خود را در آن جهان فگنی  
 فرش عزت بر آسمان فگنی  
 دوش ناگه نهفته از اغیار  
 یافتم بر در سرایش بار  
 مجمعی دیده‌ام پُر از عشاق  
 جسته از بند گنبد زراق  
 چار تکبیر کرده بر دو جهان  
 گشته فارغ ز شغل هر دو جهان  
 باده از جام معرفت خورده  
 راه زان سوی شش جهت کرده  
 همه گویای بی‌زبان بودند  
 همه بی‌دیده نقش خوان بودند  
 ماجرای که آن زمان میرفت  
 سخن الحق نه بر زبان میرفت  
 نکنها رفت بس شگرف آنجا  
 درنگنجید صوت و حرف آنجا  
 صورت و حرف از جهان جسم بود  
 بهر ترکیب اسم و فعل بود  
 در جهانی که عالم ثانی است  
 بی‌زبانی همه زبان دانی است  
 عاشقان صف کشیده دوشادوش  
 ساقیان برکشیده نوشانوش  
 سالک گرم‌رو در آن بازار  
 «ارنی» گوی از پی دیدار  
 عاشقان از وصال یافته ذوق  
 «لی مع‌الله» گوی از سر شوق  
 رهروان در جهان حیرانی  
 برکشیده لسوای «سبحانی»  
 دیگری افتاده در تک و پوی  
 «لیس فی‌جبتی سوی‌الله» گوی  
 آنکه او گوهر محبت سفت  
 بزبان و بدل «اناالحق» گفت  
 همگنان جان و دل بدو داده  
 واله ومست و بیخود افتاده  
 بهر او بود جستجوی همه  
 او منزله ز گفتگوی همه  
 من دلسوخته جگر خسته  
 پای در دام شش جهت بسته  
 صفتم در جهان صورت بود  
 صورت آلوده کدورت بود  
 فرصتی نه که چست بر تازم  
 در چنان منزلی وطن سازم

قوتی نه که باز پس گردم  
 با سگ و خوک هم‌نفس گردم  
 دل در اندیشه تا چه شاید کرد  
 ره بدانی چگونه باید کرد  
 چون کنم کاین طلسم بگشایم  
 پایم از بند جسم بگشایم  
 در رهش خان‌ومان براندازم  
 جان کنم خرقة و دراندازم  
 ناگهان در رسید از در غیب  
 کرده پرگهر حقایق جیب  
 گفت ، ای رخ بخون دل شسته  
 در جهان فنا بقا جسته  
 تا در این منزلی که هستی تست  
 پستی تو ز خودپرستی تست  
 چون ز هستی خویش درگذری  
 هرچه هستیست زیر پی سپری  
 تو چه دانی که ز استان قدم  
 چند راهست تا جهان قدم  
 چند سختی کشید می‌باید  
 چند منزل برید می‌باید  
 گر ترا میل عالم قدمست  
 ترک خود گفتن اولین قدمست  
 نرسی تا تو با تو هم‌نفسی  
 قدم از خود برون نهی بزسی  
 تا طلاق وجود خود ندهی  
 پای در عالم قدم نهی  
 تا وداع جهان جان نکنی  
 ره بدان فرخ آستان نکنی<sup>۴۰</sup>  
 در مثنوی طریق‌التحقیق نیز اشاره‌ای وجود دارد که  
 حاکی از آنست که در سرودن این مثنوی سنائی به آثار  
 دیگران نظری داشته است . میگوید :  
 نشنیدی که آن حکیم چه گفت  
 که بالماس در معنی سفت  
 تو بقیمت ورای دو جهانی  
 چکنم قدر خود نمیدانی  
 اینهمه عزت و شرف که تراست  
 تو ز خود غافل عظیم خطاست<sup>۴۱</sup>

۲۸ - روشنائی‌نامه شامل دیوان ناصر خسرو بتصحیح سید نصرالله  
 تقوی ، بکوشش مهدی سهیلی ، تهران ، ص ۵۳۹ - ۵۱۱ .  
 ۲۹ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۵۴۰ - ۵۳۹ (مثنوی روشنائی‌نامه) .  
 ۳۰ - مثنویهای حکیم سنائی ، ص ۱۲۳ - ۱۲۱ .  
 ۳۱ - همان‌کتاب ، ص ۱۱۵ .

حکیم مورد نظر سنائی در این ابیات چه کسی بوده است به تحقیق روشن نیست. البته در مثنوی روشنائی نامه ناصر خسرو نیز مطلب مشابهی دیده میشود. ناصر خسرو گوید:

ندانی قدر خود زیرا چینی  
خدا بینی اگر خود را بینی  
ترا نه چرخ و هفت اختر غلامت  
تو شاگرد تنی حیفی تمامست ۳۲

در همانسال که ناصر خسرو درگذشت، معاصرش شیخ ابواسماعیل عبدالله بن ابی المنصور محمد الانصاری متخلص به پیر انصار هم در هشتاد سالگی چشم از جهان پرست. چنانکه هرمان اته نیز اشاره کرده است ۳۳. قرآینی دایر بر اینکه مؤلفات خواجه عبدالله از جمله مأخذ فکری سنائی بوده است، در تألیفات حکیم غزنه میشود جستجو کرد. مثلاً خواجه عبدالله راست:

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل  
یک کعبه صورتست و یک کعبه دل  
تا بتوانی زیارت دلها کن  
کافزون ز هزار کعبه آمد یکدل ۳۴  
معاصر نامدار وی، ناصر خسرو نیز دل را به کعبه مانند کرده است.

دل اهل دلست آن کعبه داد  
مکن ویران مرا و دار آباد  
که حق را شد دل مردان نظر گاه  
ترا کردم ز حال کعبه آگاه ۳۵

سنائی گوید:

چند گردی بگرد کعبه گل  
یک نفس کن طواف کعبه دل  
اندرین ملک پادشاه دلست  
در ره سدره بارگه دلست  
کالبد هیچ نیست عین دلست  
ساکن «بین اصبعین» دلست ۳۶

نکته دیگری که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست این است که برخلاف پیر انصار که میگوید: اگر برهوا پری مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی، دل بدست آر تا کسی باشی ۳۷ سنائی امور خارق العاده را از آزمونهای بازرسی در راه شناخت سره از ناسره بین سالکان می شناسد. در مذمت مرانی و ریائی گوید:

از پی آنکه زاهدت خوانند  
صوفی چست و عابدت خوانند

ظاهر آراستی بحسن عمل  
باطن انباشتی بزرق و حیل  
نه غلط کرده ای، خطات افتاد

این خطا بین که از کجاست افتاد  
رهروان را روش چنین نبود  
در طریقت طریق این نبود  
نشود گر کند براه گذر  
قدم راه رو بدریا تر  
در بگیرد همه جهان آتش  
دامش را نموزد آن آتش ... ۳۸

حال که از تأثیر متقدمین در سنائی پرداختیم، میپردازیم به تأثیر وی در معاصران و پسینانش و می بینیم که وی در ساحت میدان وسیع و پهناور ادبیات فارسی از چه مقام و منزلتی برخوردار بوده است: متصوفه اغلب به اشعار وی استشهاد کرده اند چنانکه عین القضاة همدانی بیشتر اشعاری را که در آثار خود به استشهاد آورده است، از آن سنائی است و حتی اشعارش را در نشر خود تحلیل نموده است ۳۹ از شیخ سیف الدین باختری (متوفی ۶۵۸ هجری) آورده اند که میفرمود:

من مسلمان کرده یک بیت سنائی ام:  
بر سر طور هوا طنبور شهوت میزنی

عشق مردلن ترانی را بدین خواری مجوی  
و میگفت: ای کاش کسی مرا آنجا برد که خاک سنائی

- ۳۲ - دیوان ناصر خسرو، ص ۵۱۶.  
۳۳ - تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۵۰.  
۳۴ - رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری بتصحیح وحید دستگردی، تهران (چاپ سوم) ۱۳۴۹ شمسی، ص ۱۵۹.  
۳۵ - دیوان ناصر خسرو، ص ۵۱۶.  
۳۶ - مثنویهای حکیم سنائی، ص ۱۰۸.  
۳۷ - رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۴، ۱۵۹.  
- در تذکره الاولیاء عطار نیشابوری (باهتمام دکتر محمد استعلامی، تهران، ۱۳۴۷ شمسی، ص ۷۸) ضمن شرح حال رابعه عدویه (متوفی ۱۳۵ هجری) میخوانیم که «یک روز حسن بصری رابعه را برب آب فرات دید. سجاده بر روی آب انداخت و گفت: ای رابعه، بیا تا اینجا دور کمت نماز کنیم. رابعه گفت: ای استاد، در بازار دنیا آخرتیان را عرضه دهی؟ چنان باید که ابناء جنس از آن عاجز باشند». پس رابعه سجاده در هوا انداخت و گفت: «ای حسن اینجا آی، تا از چشم خلق پوشیده باشی.» پس دیگر خواست تادل حسن را باز دست آورد. گفت: «ای استاد آنچه تو کردی ماهی بکند و آنچه من میکنم، مگسی بکند، کار از این هر دو بیرون است.»

- ۳۸ - مثنویهای حکیم سنائی، ص ۱۰۶.  
۳۹ - احوال و آثار عین القضاة همدانی تألیف دکتر رحیم فرموش، تهران، ۱۳۳۸ شمسی، مقدمه ص ۳۳.

در کلیات دیوان شمس تبریزی این غزل نیز به مولانا نسبت داده شده است .

گفت کسی خواجه سنائی بمر

مرگگ چنین خواجه نه کاریست خرد

۴۰ - فواید الفؤاد و ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیا ، برای شرح

حالش نك : نغمات الانس من حضرات القدس جامی ، بکوشش مهدی توحیدی پور ، تهران تألیف امیرحسن سجزی علاء دهلوی ، چاپ بلندشهر ، ۱۳۷۲ هجری قمری ، ص ۲۶۴ ؛ سیرالاولیاء فی محبت حق جل و علا تألیف سید محمد مدین مبارک‌المعروف امیرخورد (کنا) ، دهلی ، ۱۳۰۹ هجری قمری ، ص ۵۰۳ .

۴۱ - مرصداالعباد تألیف نجم‌الدین دایه ، باهتمام دکتر محمد امین ریاحی ، تهران ، ۱۳۵۲ شمسی ، ص ۸۷ (مقدمه) .

۴۲ - ایضاً .

۴۳ - باهتمام هرمان لندلت ، تهران ، ۱۳۵۱ شمسی ، ص ۶۰ .

۴۴ - تألیف جلال‌الدین دوانی ، چاپ لاهور ، ۱۹۲۳ م ، ص ۲۷ .

۴۵ - بنقل از تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق ، تهران ، ۱۹۵۱ م (چاپ ششم) ص ۳۰۹ .

۴۶ - مثنوی معنوی (چاپ اسلامیة) ، تهران ، دفتر سوم ، ص

۲۹۶ ؛ سلطنت غزنویان تألیف استاد خلیلی ، کابل ، میزان ، ۱۳۳۳ . بیت دوم را چنین نقل کرده است :

آن امام‌الغیب فخرالعارفین

در الهی‌نامه گفته شرح این .

۴۷ - کلیات دیوان شمس ، چاپ امیرکبیر ، تهران ، ص ۷۳ .

۴۸ - شعر العجم تألیف شبلی نعمانی مجلد ۵ بنقل از دیوان حکیم

سنایی باهتمام مظاهر مصفا ، تهران ، ۱۳۳۶ شمسی ، ص ۸۶ (مقدمه) ؛ تاریخ ادبیات ایران تألیف برون ، مجلد دوم ، ص ۲۱۷ ؛ ادبیات کلاسیک فارسی اثر آربری ، ص ۹۲ ؛ دیوان حکیم سنایی باهتمام مظاهر مصفا ، ص ۲۱۰ ؛ نوروظلمت در تاریخ ادبیات ایران تألیف میخائیل . ای . زند ترجمه ح - اسدپور پیرانفر ، تهران ۱۳۵۱ شمسی ، ص ۱۴۱ ؛ تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، مجلد دوم ، ص ۷۶۵ ؛ حدیقه سنائی باهتمام مدرس رضوی . ص کذ (مقدمه) .

۴۹ - دکتر مهدی حمیدی در هاشم کتاب خود (عطار : در

مثنوی‌های گزیده او و گزیده مثنوی‌های او ، تهران ، ۱۳۴۷ شمسی ، ص ۶) این شعر را چنین نقل کرده است :

«عطار روی بود و سنائی دوچشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم»

و اضافه می‌کند که در نسبت این بیت بمولوی شبهه است . نگارنده

این سطور ضمن يك گردهم‌آیی اختصاصی ، همین صورت مصراع اول این بیت را از استاد امیری فیروزکوهی نیز شنیده است و شخصاً بر این عقیده است که شعر مورد نظر در حقیقت صورت تحریف شده این بیت است :

«عطار روح بود و سنائی دوچشم دل

ما قبله سنائی و عطار آمدیم»

(در نسخه‌های بدل مصراع اول بدین‌دو صورت نیز ضبط شده است :

«عطار بود جان و سنائی دل نهان / عطار روح بود سنائی دوچشم او.»)



است تا من از آن سرمه چشم خود کنم<sup>۴۰</sup> . هم‌چنین شیخ نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به‌دایه نیز از جمله مؤلفان شعر آن حکیم عارف بوده ، و در مرصداالعباد از همه بیشتر به اشعار سنائی توجه داشته است . وی در چهل مورد به اشعارش استشهد کرده که بیست‌ودو مورد از آن از حدیقه‌الحقیقه است<sup>۴۱</sup> . دکتر محمدامین ریاحی مصحح فاضل مرصداالعباد درین مورد چنین اظهار نظر مینماید : «نجم رازی همواره دیوان و حدیقه سنائی را پیش چشم داشته و این اتفاقی نیست ، سنائی بنیانگذار واقعی ادبیات منظوم عرفانی قرن بر اذهان و قلوب تسلط داشته و اشعار وی علاوه بر نقل در متون تصوف از قبیل سوانح غزالی و لویح منسوب به عین‌القضاة و کشف‌الاسرار میبیدی و مثنوی و فیه مافیه مولوی در سایر متون منثور قرون ششم و هفتم از قبیل کلیله و دمنه و سندباد نامه و راحة‌الصدور و مرزبان‌نامه و جهانگشا و تاریخنامه هرات ، و کتب دیگر به استشهد آمده است و هویدا است که در آن روزگاران سنائی همان مقام و شهرت و معروفیتی را میان فارسی‌زبانان داشته که امروز سعدی و حافظ و مولوی دارند.»<sup>۴۲</sup> .

علاوه بر آثار مزبور اشعار سنائی در مکاتبات عبدالرحمن اسفرائینی با علاءالدوله سمنانی<sup>۴۳</sup> ، لوامع‌الاشراق فی مکارم الاخلاق معروف به اخلاق جلالی<sup>۴۴</sup> و معراج‌السعادة ملا احمد نراقی<sup>۴۵</sup> نیز مورد استفاده و استشهد قرار گرفته است .

سنائی چه از لحاظ لفظ و چه از جهت معنی تأثیر بسزایی در سخنوران متأخر از خود داشته است و بسیاری از آنها نه تنها زبان بمدح وی گشودند و بر ملا به عظمت مقام وی مقرر آمدند بلکه آثاری نیز تحت تأثیر کلام او ساختند و به اقتفا و اقتراح نوشته‌های وی پرداختند . مولانا جلال‌الدین رومی با تمام عظمت و ابهت مقام خود درباره وی چنین میگوید :

ترك جوشی کرده‌ام من نیم خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی‌نامه گوید شرح این

آن حکیم غیب و فخرالعارفین<sup>۴۶</sup>

\*

اگر عطار عاشق بد ، سنائی شاه و فائق بود

نه اینم نه آنم نه آنم که گم کردم سروپارا<sup>۴۷</sup>

يك شعر دیگر نیز درباره سنائی (عطار) به مولانا نسبت میدهند<sup>۴۸</sup> ولی انتساب آن به مولانا خالی از خلل نیست<sup>۴۹</sup> .

بیت اینست :

عطار روح بود و سنائی دوچشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

قالب خاکی بزمین باز داد  
روح طبیعی بفلک واسپرد  
ماه وجودش ز غباری برست  
آب حیانتش بدر آمد ز ...  
پرتو خورشید جدا شد ز تن  
هرچه ز خورشید جدا شد فسرده  
صافی انگور بمیخانه رفت  
چونک اجل خوشه تن را فشرده

شد همگی جان مثل آفتاب  
جان شده را مرده نباید شمرد<sup>۵۰</sup>  
حسان العجم افضل الدین بدیل بن علی خاقانی که «همه  
شعرا را عیال و روزی خوار و دزد بیان خود می پنداشت»<sup>۵۱</sup>  
خودش را جانشین سنائی قلمداد میکند و میگوید :  
چون زمان ، عهد سنائی درنوشت  
آسمان چون من سخن گستر بزاد

که در دیوان سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد بلخی که در  
سال ۱۳۳۸ شمسی با مقدمه سعید فقید استاد سعید نفیسی ، در تهران  
منتیبع گردید ، ضمن غزلی بدین مطلع :

«ما عاشقان سرده و خمار آمدمیم  
زندمان لایابالی و عیار آمدمیم»  
دیده میشود. نکته ای که اشاره بدان خالی از فایده نیست اینست که  
در دیوان سلطان ولد ، اسم سنائی پنج بار آمده و همواره همراه با اسم  
عطار ، هیجان و جولان و شور و غلیان در طبع سلطان ولد بحدی بوده  
است که وی هیچ جا بجز در مورد پنجم ، بدین دو سخنور نامدار  
مجال تجلی نداده و آنها را جز وسیله ای برای اثبات عظمت خود شناخته  
است . اشعارش بدینقرار میباشد :

آن روی که دیدیم ندیدست سنائی  
در کلبه ما طبله عطار نباشد  
(ص ۱۳۴)

اسرار فقر و شرح حقیقت زما شنو  
کاندر جهان ز عالم اسرار آمدمیم  
عطار روح بود و سنائی دو چشم دل  
ما قبله سنائی و عطار آمدمیم  
(ص ۲۳۹)

درین بزم زخمار بخور باده چون نار  
شکن طبله عطار گرو برز سنائی  
(ص ۴۳۱)

هم سنائی بر سنا چون خورد از آن خم بقا  
بیگانه بد گشت آشنا ، ای عاشقان ، ای عاشقان  
عطار از آن عود و شکر چون برد بو ، شد بی خبر  
زد آتش اندر طبله ها ، ای عاشقان ! ای عاشقان  
(ص ۵۲۳)

۵۰ - کلیات دیوان شمس تبریزی ، ص ۴۰۳ - ۴۰۴ . انتساب  
این غزل نیز بمولانا خالی از اشکال نیست . در تاریخ ادبیات ایران  
(تألیف دکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۱ شمسی ، ص ۲۹۷) این  
غزل چنین نقل گردیده است :

گفت کسی خواجه سنائی بمرده  
مردن این خواجه نه کاریست خرد  
گاه نبود او که بیادی رود  
آب نبود او که ز سرما فسرده

شانه نبود او که ز موئی شکست

دانه نبود او که زمینش فسرده

گنج زری بود در این خاکدان

کو دوجهان را بجوی می شمرده

و چنانکه مرحوم دکتر رضازاده شفق نیز یاد آورده ، این ابیات  
قطعه رودکی را در مرثیه ابوالحسن مرادی ، شاعر بخارا بخاطر  
می آورد ، که گفت

مرا مرادی نه همانا که مرد

مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد

جان گرامی بیدر باز داد

کالبد تیره ب مادر سپرد

(همان کتاب ص ۲۹۷)

آنچه موضوع را بیشتر بفرنج می کهد اینست که قطعه ای به همین  
مضمون در خود دیوان حکیم سنائی باهتمام استاد مدرس رضوی ،  
چاپ تهران ، ص ۱۰۵۹ ، نیز آمده است . عبارت دیوان چنین است :

«این قطعه بنام سنائی در دیوانها نوشته شده است  
وله فی نفسه :

مرد سنائی که همانا نمرده

مردن آن خواجه نه کاریست خرد

جان گرامی بیدر باز داد

کالبد خاک ب مادر سپرد

از ملکی با ملکی رفت باز

زنده کنون شد که تو گفتی که مرد.»

در یکی از نسخ قدیمی کلیات اشعار سنائی متعلق بیکسی از  
کتابخانه های اسلامبول که در چاپ استاد مدرس رضوی به نشانه «ع»  
(مقدمه ص قن - قنا) مشخص شده ، مصراع اول بیت اول و مصراع  
دوم بیت سوم ، به ترتیب چنین ضبط شده است :

مرد سنائی ، همانا که مرد

زنده کنون شد که تو گفتی بمرده

(دیوان سنائی ص ۱۰۵۹ حاشیه)

نیز رك : محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی تألیف سعید  
نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۱ شمسی ، ص ۴۴۱ - ۴۴۰ ؛ و دیوان منوچهری  
دامغانی باهتمام محمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۴۷ شمسی ، ص ۳۴۸  
(تعلیقات)

۵۱ - سخن و سخنوران ، ص ۶۴۰ .

ناگفته نماند که این گفته عراقی بازتاب وطنینی است  
ازین قصیده سنائی<sup>۶۱</sup> :

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان  
ازین آئین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی  
مسلمانی کنون اسمیست بر عرفی وعادانی  
دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی  
فروش آفتاب دین ، برآمد روزی دینان  
کجاشد درد بودردا ، و آن اسلام سلمانی  
جهان یکسر همه پردیو پرغولند وامت را  
که یارد کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی  
بمیرید از چنین جانی کرو کفر و هو اخیزد  
ازیرا در چنان جاناها فرو ناید مسلمانی ...

چون بغزین شاعری شد زیر خاک

خاک شروان ساحری نوتر بزاد<sup>۵۴</sup>  
واسمش را که بدیل میباشد چنین توجیه میکند :  
بدل من آمدم اندر جهان سنائی را  
بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد<sup>۵۴</sup>

وی که سبکش در حقیقت از روش سنائی منشعب است  
وقسمتی از قصایدش را نیز به تقلید وی سروده است<sup>۵۴</sup> تعصب  
وی در اعتقاد بدان حکیم بحدی بوده که زمانی رشیدالدین  
وطواط قصیده‌ای مشتمل بر سی و یک بیت به نزد خاقانی فرستاده ،  
و او را بحر فضل و فیلسوف دین فرای کفر گاه خوانده بود<sup>۵۵</sup>  
ولی وقتی رشید نسبت به سنائی بی‌احترامی کرد ، رشته دوستی  
بین این دو تن گسیخته و کار به هجو و بدگوئی کشیده شد .  
خاقانی در هجای رشید گوید :

گواه حمق تو طعن در سنائی بس

که احمق نیست سر کرده‌ها شیطانی<sup>۵۶</sup>

اثیرالدین اخسیکتی ، شاعر چابک‌دست قصیده‌سرای  
معاصر خاقانی ، در برابر سنائی چنین اظهار عجز میکند :  
درد حاصل کن که ممکن نیست بی‌اکسیر درد

از من اخسیکتی سیم سنائی ساختن<sup>۵۷</sup>

انوری ایپوردی که بدون تردید از مفاخر ادب فارسی  
وشاعری پرمایه و قوی‌دست است ، گواینکه سنائی را شاعری  
همپایه ادیب صابر نمی‌دانست ولی همینکه بگفته خودش توانسته بود  
خودش را به پایه سنائی برساند احساس خرسندی می‌کرده است .  
این همه بگذار با شعر مجرد آمدم

چون سنائی هستم آخر گر نه همچون صابرم<sup>۵۸</sup>  
جای دیگر در قصیده‌ای در مدح « صدر معظم فخرالدین  
محمد بن ابراهیم سری » از سنائی چنین تبجیل مینماید و وی  
را بر خود برتری می‌نهد :

شعر من بگذار و یک بیت سنائی کار بند

کان سخن را چون سخندانی تو باشد مشتری  
همچنین ناخویشتن داری همی زی مردوار

طمع را گوزهر خنده و حرص را گوخون گری<sup>۵۹</sup>  
یکی دیگر از ستارگان درخشنده آسمان ادب فارسی شیخ  
فخرالدین ابراهیم عراقی سر بتعظیم این پیشرو عارف فرود  
می‌آورد و میگوید :

عراقی گر کنی ادراک رمز اهل طیر و سیر

چه دانی منطق مرغان ؟ نگر دی چون سلیمانی  
ترا آن به که با جانان ثنا گوئی سنائی را

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان<sup>۶۰</sup>

۵۲ - دیوان خاقانی با مقدمه محمد عباسی ، تهران ، ۱۳۳۶  
شمسی ، ص ۸۰۴ .

۵۳ - همان کتاب ، ص ۷۹۷ .

۵۴ - سخن و سخنوران ، ص ۶۱۷ .

۵۵ - همان کتاب ص ۶۴۰ - برای قصیده نك : دیوان رشیدالدین  
وطواط باهتمام سعید نفیسی تهران ، ۱۳۳۹ شمسی ، ص ۴۶ - ۲۴ .  
عده ابیات در دیوان چاپی ۲۹ میباشد ، نه ۳۱ چنانکه استاد فروزاففر  
متذکر شده است .

۵۶ - سخن و سخنوران ، ص ۶۴۰ (حاشیه) .

۵۷ - دیوان اثیرالدین اخسیکتی بتصحیح رکن‌الدین همایونفرخ ،  
تهران ۱۳۳۷ شمسی ، ص ۳۸۶ .

۵۸ - دیوان انوری باهتمام محمدتقی مدرس رضوی ، تهران ،  
۴۰ - ۱۳۳۷ شمسی ، مجلد دوم ، ص ۶۸۷ . بعقیده بعضی‌ها در مصراع  
دوم این بیت بجای سنائی ، سمائی است که مراد محمود بن علی سمائی  
مروزی ، از شاعران بزرگ عهد سلجوقی است .

برای اطلاع بیشتری در این مورد رك : لباب‌الالباب (چاپ قزوینی) ،  
مجلد ۲ ، ص ۱۱۷ ؛ مجمع‌الفصحا ، مجلد اول ، ص ۲۴۸ ؛ تاریخ  
ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا ، مجلد دوم ، ص ۶۸۵ . استاد  
جلال‌الدین همائی از جمله مخالفان این قضیه میباشند . نك : طریخانه  
تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی (۸۶۷ هـ) ص ۳۰ - ۲۹  
(مقدمه) . برای اطلاع از سبک سنائی و مقامش در قبال ادیب صابر  
رجوع شود به دیوان حکیم سنائی باهتمام مصفا ، ص ۹۴ (مقدمه) .

۵۹ - دیوان انوری ، مجلد اول ، ص ۴۶۳ .

۶۰ - کلیات عراقی باهتمام سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵ شمسی ،  
ص ۱۰۳ .

۶۱ - دیوان حکیم سنائی غزنوی باهتمام مدرس رضوی ، ص  
۶۸۷ - ۶۷۸ .